

تذیارت یازدهم: این مقاله بخشی از کتاب وزین و مشهور «فلسفه پول» نوشته‌ی گئورگ زیمل، از بنیانگذاران علم جامعه‌شناسی است که ترجمه‌ی آن در مراحل پایانی است و در آینده منتشر خواهد شد.

\*\*\*

اینک می‌خواهم از طریق دو مثال نقض این مساله را بررسی کنم که پول تا چه حد ورای نقش‌اش در مقام یک واسطه‌ی محض خصلت علاقه و منفعتی مستقل به خود می‌گیرد. ولخرجی و مال‌اندوزی، به رغم تقابل ظاهری‌شان، پیوند تنگاتنگی با یکدیگر دارند. در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که وقتی اقتصاد بدوی وجود دارد محافظت مقتصدانه از ارزش‌ها با سرشت آن‌ها، و با انتقال‌پذیری بسیار محدود محصولات کشاورزی ناسازگار است. اگر نتوان محصولات را به آسانی و به قطعیت تبدیل به پولی کرد که قابیت انتقال نامحدود داشته باشد آنگاه امکان مشاهده‌ی احتکار مال‌اندوزانه‌ی حقیقی محصولات وجود ندارد؛ هر جایی که محصولات کشاورزی فوراً تولید و مصرف می‌شوند، غالباً نوع خاصی از سخاوت و گشاده‌دستی رواج می‌یابد، به‌ویژه نسبت به مهمانان یا نیازمندان — سخاوتی که احتمالاً در اقتصاد پولی کمتر به چشم می‌خورد زیرا پول را می‌توان آسان‌تر ذخیره کرد. بر این اساس بود که پیتر شهید [یا به تلفظ ایتالیایی پیتر مارتیره دنگیرا (۱۴۵۷-۱۵۲۶)] نویسنده و مورخی زاده‌ی ایتالیا و نویسنده‌ی تاریخ اسپانیا و فتوحات آن در عصر اکتشاف از این رسم مکزیکی‌های قدیم تمجید می‌کرد که از گونی‌های کاکائو به عنوان پول استفاده می‌کردند، زیرا آن‌ها را نمی‌شد مخفیانه نگاه داشت و برای مدتی طولانی احتکار کرد و بنابراین مانع پیدایش نگرش مال‌اندوزانه می‌شد. به همین نحو، شرایط طبیعی امکان و جذابیت ولخرجی را محدود می‌کنند. جدای از تخریب بی‌جهت، آنچه در یک گروه بر مصرف بی‌رویه و حیف و میل دارایی‌ها حد می‌گذارد ظرفیت اعضای آن گروه و بیگانگان برای مصرف‌کردن است. اما نکته‌ی اصلی آن است که ولخرجی در مورد پول در قیاس با ولخرجی در مورد اشیاء ملموس واجد معنایی بالکل متفاوت و هاله‌ای کاملاً جدید است: ولخرجی در مورد کالاها حاکی از آن است که ارزش آن برای زنجیره‌ی عقلانی اهداف فرد به‌سادگی از بین می‌رود، حال آن‌که ولخرجی در مورد پول حاکی از آن است که ارزش، به شیوه‌ای نامعقول، به

دیگر ارزش‌ها منتقل می‌شود. تنها گونه‌ی شخص ولخرج در اقتصاد پولی که برای فلسفه‌ی پول حائز اهمیت است کسی نیست که در شرایط طبیعی پول‌اش را بی‌جهت بذل و بخشش می‌کند، بلکه کسی است که از پول خود برای خریدهای بی‌معنایی استفاده می‌کند که تناسبی با اوضاع و احوال او ندارند. لذت هم‌پیوند با ولخرجی بی‌جهت گره می‌خورد با لحظه‌ی خرج کردن پول برای هر نوع شیء و کالایی، و باید آن را از لذت حاصل از بهره‌مندی گذرا از اشیاء، از فخرفروشی که با آن مرتبط است، و از تغییر برانگیزنده میان کسب و کاربرد اشیاء تمیز داد؛ به تعبیری این لذت مرتبط است با کارکرد ناب ولخرجی بی‌توجه به محتوای مادی و اوضاع ملازم با آن. برای شخص ولخرج، جذابیت لحظه‌ی ولخرجی هم از شناخت درخور ارزش پول و هم ارزش اشیاء فراتر می‌رود. این امر مشخصاً موقعیت فرد ولخرج را در نسبت با زنجیره‌ی اهداف برجسته می‌کند. اگر نقطه‌ی نهایی این زنجیره لذت‌بردن از طریق مالکیت شیء است، آنگاه نخستین حلقه‌ی واسطه‌ی اساسی تملک پول است، و دومین مرحله خرج کردن پول در ازای شیء است. برای شخص خسیس، نخستین مرحله به ذات خود هدفی لذت‌بخش می‌شود، و برای شخص ولخرج مرحله‌ی دوم همان هدف لذت‌بخش است. پول برای شخص ولخرج همانقدر مهم است که برای شخص خسیس، گرچه نه در شکل مالکیت پول بلکه در قالب پول حرام کردن. درک شخص ولخرج از ارزش وابسته است به لحظه‌ی انتقال پول به دیگر شکل‌های ارزش، آن‌هم تا حدی که او حاضر است بهای لذت‌بردن از این لحظه را با ولخرجی همه‌ی ارزش‌های ملموس‌تر بپردازد.

بنابراین بسیار قابل توجه است که بی‌اعتنایی به ارزش پولی — که ذات و جذابیت ولخرجی را تشکیل می‌دهد — مبتنی است بر تصوّر این ارزش در مقام چیزی تجربه‌شده و شناخته‌شده. زیرا که، آشکارا، دورریختن و حرام کردن چیزی که بی‌تفاوت است خود کاملاً بی‌تفاوت خواهد بود. مورد ذیل نمونه‌ی بارزی است از ولخرجی‌های عنان‌گسیخته‌ی دوران پیش از انقلاب فرانسه. وقتی شاهزاده کنتی الماسی به ارزش ۴۰۰۰ الی ۵۰۰۰ فرانک برای یک بانو فرستاد و او آن را پس فرستاد، شاهزاده دستور داد الماس را خرد کنند تا بتواند از آن به عنوان جوهر تحریر برای نامه‌ای استفاده کند که در جواب آن بانو نوشت. تین اظهارنظر زیر را درباره‌ی قواعد آن دوره به این داستان اضافه می‌کند: «*On est d'autant plus un homme du monde que l'on est moins un homme d'argent*» («هرچه کمتر کسی به پول بی‌توجه باشد، دنیادیده‌تر است»). اما، این امر متضمن قدری خودفریبی بود، زیرا نگرش منفی قاطع و آگاهانه نسبت به پول — همچون در یک فرایند دیالکتیکی — مبتنی است بر قطب مقابل‌اش، که به تنهایی بدان اهمیت و جذابیت می‌بخشد. همین امر در مورد برخی فروشگاه‌ها در شهرهای بزرگ صادق است که، در تقابل با فروشگاه‌هایی که مشتریان را با ارزان‌فروشی جذب می‌کنند، با زیاده‌روی تجملی و نمایشی تاکید می‌کنند که بالاترین قیمت‌ها را دارند. بدین‌وسیله آن‌ها متوسل می‌شوند به ممتازترین محافل جامعه که حرفی درباره‌ی قیمت نمی‌زنند. آنچه در مورد این مساله قابل توجه است

این است که آن‌ها نه بر نکته‌ی اصلی — خود شیء و کالا — بلکه بر همبسته‌ی منفی آن تاکید می‌کنند، یعنی این که قیمت مهم نیست؛ و بدینسان آن‌ها به طور ناخودآگاه پول را دوباره در کانون توجه و علاقه قرار می‌دهند، هرچند به شیوه‌ای منفی. به علت رابطه‌ی نزدیک‌اش با پول، ولخرجی به سادگی شتابی چشمگیر می‌گیرد و هر کسی را که تابع آن باشد از هر نوع معیار معقولی محروم می‌سازد، زیرا فاقد آن نظم و قاعده‌ای است که بر اساس میزان پذیرندگی اشیاء ملموس وضع می‌شوند.

دقیقاً همین ولخرجی سرشت‌نمای حرص مال‌اندوزانه‌ی پول است: شخص مال‌اندوز به عوض لذت‌جستن از پدیده‌های واقعی، جویای امر ناملموس است، و بدین‌سان حرص او حد و مرزی نمی‌شناسد و هیچ دلیل بیرونی یا درونی برای محدودیت‌اش وجود ندارد. هر جا حدود و موانع ایجابی بیرونی غایب باشد، حریص‌بودن به نحوی کاملاً بی‌شکل و با شدتی فزاینده خود را تخلیه می‌کند. این است منشاء بی‌قراری و تلخکامی خاص افرادی که درگیر دعوا بر سر ارثیه می‌شوند. از آنجاکه دعوی فرد را نه کار تعیین می‌کند و نه یک معیار انضمامی بااساس، هیچ‌یک از طرفین مایل نیست پیشاپیش دعوی دیگری را به رسمیت بشناسد. از این‌رو هیچ منعی در کار نیست تا دعوی طرفین را محدود سازد و هر نوع مداخله‌ای در آن بی‌عدالتی و ظلمی کاملاً بی‌اساس تلقی می‌شود. فقدان ارتباط درونی میان خواسته و هر نوع معیاری برای موضوع آن، که در این مورد ناشی از ساختار شخصی مناسبات وراثت است، تا جایی که به حرص مربوط می‌شود، نشأت‌گرفته از ساختار موضوع خواسته است.

شورش‌ی که در برونشویک علیه نظام مسکوکات جدید در سال ۱۴۹۹ روی داد حاکی از آن نوع فقدان اصول است که با حرص تشدید می‌شود و جلوی تعدیل دعاوی را می‌گیرد. مقامات مسئول فکر می‌کردند که، در آینده، پول بی‌ارزش باید جای خود را به سکه‌های خوب و مرغوب بدهد. و باین‌حال همان افرادی که سکه‌های خوب را در ازای محصولات‌شان و به عنوان دستمزد خود طلب می‌کردند دست به شورش زدند زیرا دیگران حاضر به پذیرش پرداخت‌های‌شان با سکه‌های بی‌ارزش نشدند! همزیستی مکرر سکه‌های خوب و سکه‌های بی‌ارزش بیش از هر عامل دیگری به میل مفرط و جنون‌آمیز افراد به پول دامن می‌زند — در قیاس با این میل، به نظر می‌رسد دیگر تمنیات شدید همواره ریشه روانی دارند. می‌دانیم که حتی در چین انقلاب‌ها بدین علت روی داد که حکومت دستمزدها را با پول بی‌ارزش می‌پرداخت اما در مقابل از مردم می‌خواست مالیات‌ها را با سکه‌های خوب بپردازند. تصور من، البته در حد فرضیه، آن است که فقدان اعتدال که جزء ذاتی منافع پولی محض است در عین حال ریشه‌ی پنهان پدیده‌ی غریبی است که در بازار سهام دیده می‌شود، یعنی اینکه سوداگران خرده‌پای غلات، یا غریبه‌ها، تقریباً بدون استثنا به امید رشد قیمت‌های بازار معامله می‌کنند. به نظرم می‌رسد انگیزه‌ی روانی چنین رفتاری را باید در این واقعیت منطقی‌ترست اما، عملاً، بی‌ربط جست که سود حاصل از فرایند پیش‌فروش محدود است، درحالی‌که در فرایند پیش‌خرید این‌طور نیست. سوداگران عمده‌ی غلات که عملاً باید جنس را

تحويل دهند بخت و فرصت‌های هر دو طرف بازار را محاسبه می‌کنند، اما سوداگری پولی محض آن‌گونه که در معاملات سلف [عبارت از این است که جنسی به صورت نقدی خریداری شود ولی تحويل آن در آینده باشد] دیده می‌شود علاقمند به سوداگری در یک طرف است، که بالقوه نامحدود است. این گرایش، که تشکیل‌دهنده‌ی شکل درونی حرکت بهره‌ی مالی است، در مثال ذیل به مراتب بهتر نمود می‌یابد. در حد فاصل سال‌های ۱۸۳۰ تا ۱۸۸۰، کشاورزی آلمان بازده سالانه‌ی پیوسته روبه‌رشدی تولید می‌کرد، واقعیتی که به این ایده منتهی شد که این یک فرایند بی‌انتهاست؛ بنابراین، زمین‌ها و املاک با قیمتی خریداری می‌شد نه مطابق با ارزش فعلی‌شان بلکه مطابق با سود موردتوقع آن‌ها در آینده — این است دلیل وضعیت اسفبار کنونی کشاورزی. شکل پولی سود است که مفهوم ارزش را دچار اعوجاج می‌کند. هرگاه سود فقط بر حسب «ارزش مصرف» پدیدار شود و فقط مقدار مشخص بی‌واسطه‌ی آن در نظر گرفته شود، آن‌گاه ایده‌ی رشد آن محدود به مرزهای حساب‌شده و معقول می‌شود، حال آن‌که امکان و پیش‌بینی ارزش پولی رشدی بی‌پایان دارد. این است مبنای اصلی حرص و ولخرجی، زیرا هر دوی آن‌ها اصولاً اندازه‌گیری ارزش را رد می‌کنند که به‌تنهایی می‌تواند بر زنجیره‌ی اهداف حد و مرزی بگذارد، یعنی از طریق لذت‌نهایی از اشیاء. ولخرج حقیقی را نباید با یک فرد خوش‌گذران و تحمل‌پرست یا کسی اشتباه گرفت که صرفاً سبک‌سر است، گواهی که ترکیبی از همه‌ی این عناصر را می‌توان در فردی مظهر ولخرجی مشاهده کرد. شخص ولخرج به محض این که شیء را به تملک خود در آورد نسبت به آن بی‌اعتنا می‌شود؛ لذت او محکوم است به این که هیچ‌گاه آرام و قرار نیابد؛ لحظه‌ی تملک شیء مطابق است با نفی لذت او. از این حیث، زندگی دارای همان شکل اهریمنی است که در مورد شخص حریص می‌بینیم: هر هدف به‌دست‌آمده‌ای عطشی برای اهداف بیشتر برمی‌انگیزد که هرگز ارضا نمی‌شود، زیرا کل این گرایش در جستجوی ارضاء است، تو گویی به مقوله‌ای تعلق دارد که از همان ابتدا منکر هر نوع هدفی است و خود را به وسایل محدود می‌کند و همواره در حلقه‌ی یکی مانده به آخر زنجیره‌ی اهداف متوقف می‌شود. شخص خسیس از این دو انتزاعی‌تر است، آگاهی او از هدف در فاصله‌ای حتی بیشتر از هدف‌نهایی متوقف می‌شود، درحالی که شخص ولخرج به اشیاء نزدیک‌تر می‌شود زیرا حرکت او به سمت هدفی عقلانی در مرحله‌ی بعدی متوقف می‌شود تا بتواند آن را تصاحب کند، تو گویی این مرحله خود همان هدف‌نهایی است. بدین‌سان است که حرص و ولخرجی غالباً در یک شخص واحد دیده می‌شود — چه این شخص در بعضی زمینه‌ها ولخرج و در دیگر حوزه‌ها حریص باشد و چه دچار تلون مزاج باشد. این واقعیت دو علت دارد: از یک طرف، وحدت‌صوری نتایج مشهودی که با یکدیگر تضاد کامل دارند؛ و از سوی دیگر، فقدان یک هدف مشخص تنظیمی که، هر دو گرایش را به یک اندازه بی‌معنا می‌کند. قبض و بسط این روحيات در حرص و ولخرجی تجلی می‌یابد تو گویی، هر بار، انگیزه یکسان است و فقط ظرفیت فرق می‌کند.

معنا و اهمیت دوگانه‌ی پول برای اراده‌ی ما نتیجه‌ی ترکیب دو کاری است که پول بر عهده دارد. هر چه نیاز به غذا و پوشاک مبرم و

عام‌تر باشد، طبیعت نیز میل به آن‌ها را محدودتر می‌کند؛ ممکن است مقدار کافی موجود باشد، به‌ویژه از آن چیزهایی که ضروری‌اند، که بنابراین در اصل بیش از همه متقاضی دارند. در تقابل با نیازهای طبیعی ما، تقاضا برای کالاهای تجملی بی‌پایان است. عرضه‌ی کالاهای تجملی هرگز از تقاضا برای آن‌ها فراتر نخواهد رفت. برای مثال، فلزات گرانبها، تا جایی که مواد اولیه‌ی جواهرات باشند، کاربردهای بی‌شماری دارند. این نتیجه‌ی زائدبودن اساسی آن‌ها است. هر چه ارزش‌ها به نیازهای اساسی زندگی ما نزدیک‌تر باشند و هر چه ارزش‌ها بیشتر در حکم شرایط بقای محض ما باشند، تقاضای مستقیم نیرومندتر اما در عین حال به لحاظ کمی محدودتر می‌شود و احتمال آن بیشتر می‌شود که در مراحل ابتدایی‌تر به نقطه‌ی اشباع برسیم. از سوی دیگر، هر چه ارزش‌ها از نیازهای اولیه دورتر باشند، تقاضای آن‌ها بر حسب یک نیاز طبیعی کمتر است و مقدار موجود آن‌ها نسبتاً بدون تغییر باقی می‌ماند. مقیاس نیازهای ما بین این دو قطب در نوسان است: یا این نیازها شدید و فوری‌اند اما در این صورت یقیناً طبیعت آن‌ها را محدود می‌کند، یا این که نیاز به تجملات و کالاهای لوکس‌اند، که در این صورت فقدان ضرورت جای خود را می‌دهد به امکانات بی‌پایان برای بسط و گسترش آن‌ها. درحالی‌که در اکثر کالاها و مواهب فرهنگی آمیزه‌ی معینی از این دو قطب مخالف به چشم می‌خورد، به نحوی که نزدیک‌شدن به یک قطب متناظر است با فاصله‌گرفتن بیشتر از قطب دیگر، پول نقاط حداکثری هر دو قطب را با هم ترکیب می‌کند. از آنجاکه پول مایه‌ی ارضاشدن ضروری‌ترین و نیز غیر ضروری‌ترین نیازهای حیات است، اضطرار یا نیاز شدید را با نامحدودی گسترده‌ی آن پیوند می‌دهد. پول در بطن خود حامل ساختار نیاز به تجملات است، از این لحاظ که هر نوع محدودیتی بر میل به آن را رد می‌کند — که فقط از طریق رابطه‌ی کمیت‌های مشخص با ظرفیت ما برای مصرف‌کردن ممکن خواهد شد. با این‌همه پول، بر خلاف فلز گرانبه‌ای که کار رفته برای جواهرات، نیاز ندارد تا میل نامحدود به پول را با فاصله‌گرفتن فزاینده از نیازهای عاجل متوازن سازد، زیرا پول همبسته‌ی اساسی‌ترین نیازهای زندگی نیز شده است. این خصلت دوگانه‌ی چشمگیر پول در ارتباط با میل به پول به شکلی مجزاً در مال‌اندوزی و ولخرجی نمود می‌یابد، زیرا در هر دوی این موارد پول در میل ناب به پول مستحیل شده است. هر دو مورد سوپه‌ی منفی چیزی را نمایش می‌دهند که ما همچنین آن را به عنوان سوپه‌ی مثبت پول شاهد بوده‌ایم، یعنی این که پول شعاع دایره‌ای را افزایش می‌دهد که در آن سائق‌های روانی متخاصم ما شکوفا می‌شود. آن‌چه در مال‌اندوزی، به تعبیری، به صورت وقفه و سکون نمایان می‌شود، در ولخرجی به صورت انعطاف و انبساط نمود می‌یابد.